

عیسی و زن سامری

¹ و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می‌دهد،² با اینکه خود عیسی تعمید نمی‌داد بلکه شاگردانش،³ یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت.⁴ و لازم بود که از سامره عبور کند⁵ پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید.⁶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود⁷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت، جرعه‌ای آب به من بنوشان.⁸ زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند.⁹ زن سامری بدو گفت، چگونه تو که یهود هستی از من آب می‌خواهی و حال آنکه زن سامری می‌باشم؟ زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.¹⁰ عیسی در جواب او گفت، اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد.¹¹ زن بدو گفت، ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟¹² آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می‌آشامیدند؟¹³ عیسی در جواب او گفت، هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد،¹⁴ لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد.¹⁵ زن بدو گفت، ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.¹⁶ عیسی به او گفت، برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.¹⁷ زن در جواب گفت، شوهر ندارم. عیسی بدو گفت، نیکو گفתי که شوهر نداری!¹⁸ زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الآن داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتم!¹⁹ زن بدو گفت، ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی!²⁰ پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.²¹ عیسی بدو گفت، ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه

یسوع والإمرأة السامرية

¹ قَلَمَّا عَلِمَ الرَّبُّ أَنَّ الْفَرِيسِيِّينَ سَمِعُوا أَنَّ يَسُوعَ يُصَيِّرُ وَيُعَمِّدُ تَلَامِيذَ أَكْثَرَ مِنْ يُوَحَنَّا،² مَعَ أَنَّ يَسُوعَ تَعَسَّى لَمْ يَكُنْ يُعَمِّدُ بَلْ تَلَامِيذُهُ،³ تَرَكَ الْيَهُودِيَّةَ وَمَضَى أَيْضًا إِلَى الْجَلِيلِ.⁴ وَكَانَ لَا بُدَّ لَهُ أَنْ يَجْتَازَ السَّامِرَةَ.⁵ فَأَتَى إِلَى مَدِينَةٍ مِنَ السَّامِرَةِ يُقَالُ لَهَا سُوحَارُ، يَقْرُبُ الصَّبِيحَةِ الَّتِي وَهَبَهَا يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ ابْنِهِ.⁶ وَكَانَتْ هُنَاكَ بئرُ يَعْقُوبَ. فَإِذْ كَانَ يَسُوعُ قَدْ تَعَبَ مِنَ السَّفَرِ جَلَسَ هَكَذَا عَلَى الْبئرِ، وَكَانَ تَحَوَّ السَّاعَةِ السَّادِسَةِ.⁷ فَجَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنَ السَّامِرَةِ لَتَسْتَقِي مَاءً، فَقَالَ لَهَا يَسُوعُ: أُعْطِيَنِي لِأَشْرَبَ.⁸ لِأَنَّ تَلَامِيذَهُ كَانُوا قَدْ مَضَوْا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيَسْتَأْجُوا طَعَامًا.⁹ فَقَالَتْ لَهُ الْمَرْأَةُ السَّامِرِيَّةُ: كَيْفَ تَطْلُبُ مِنِّي لِتَشْرَبَ وَأَنْتَ يَهُودِيٌّ وَأَنَا امْرَأَةٌ سَامِرِيَّةٌ؟ لِأَنَّ الْيَهُودَ لَا يُعَامِلُونَ السَّامِرِيِّينَ.¹⁰ أَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ لَهَا: لَوْ كُنْتُ تَعْلَمُ عَطِيَّةَ اللَّهِ وَمَنْ هُوَ الَّذِي يَقُولُ لَكَ: أُعْطِيَنِي لِأَشْرَبَ، لَطَلَبْتَ أَنْتِ مِنْهُ فَأَعْطَاكَ مَاءً حَيًّا.¹¹ قَالَتْ لَهُ الْمَرْأَةُ: يَا سَيِّدُ، لَا دَلْوَ لَكَ وَالْبئرُ عَمِيقَةٌ، فَمِنْ أَيْنَ لَكَ الْمَاءُ الْحَيُّ؟¹² أَلَعَلَّكَ أَعْطَطَمَ مِنْ آيِنَا يَعْقُوبَ الَّذِي أَعْطَانَا الْبئرَ وَشَرِبَ مِنْهَا هُوَ وَبَنُوهُ وَمَوَاشِيهِ؟¹³ أَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ لَهَا: كُلُّ مَنْ يَشْرَبُ مِنْ هَذَا الْمَاءِ يَعْطَشُ أَيْضًا.¹⁴ وَلَكِنْ مَنْ يَشْرَبُ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي أَعْطِيَهُ أَنَا فَلَنْ يَعْطَشَ إِلَى الْأَبَدِ، بَلِ الْمَاءُ الَّذِي أَعْطِيهِ يَصِيرُ فِيهِ بئرٌ مَاءٍ يَنْبَغُ إِلَى حَيَاةٍ أَبَدِيَّةٍ.¹⁵ قَالَتْ لَهُ الْمَرْأَةُ: يَا سَيِّدُ، أَعْطِنِي هَذَا الْمَاءَ لِكَيْ لَا أَعْطَشَ وَلَا آتِيَ إِلَى هُنَا لَأَسْتَقِي.¹⁶ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: أَذْهَبِي وَادْعِي زَوْجَكَ وَتَعَالَي إِلَى هَهُنَا.¹⁷ أَجَابَتْ الْمَرْأَةُ وَقَالَتْ: لَيْسَ لِي زَوْجٌ. قَالَ لَهَا يَسُوعُ: حَسَنًا قُلْتُ: لَيْسَ لِي زَوْجٌ. لِأَنَّهُ كَانَ لَكَ خَمْسَةُ أَزْوَاجٍ وَالَّذِي لَكَ الآنَ لَيْسَ هُوَ زَوْجَكَ، هَذَا قُلْتُ بِالصِّدْقِ.¹⁸ قَالَتْ لَهُ الْمَرْأَةُ: يَا سَيِّدُ، أَرَى أَنَّكَ نَبِيٌّ.¹⁹ أَتَاوْنَا سَجَدُوا فِي هَذَا الْجَبَلِ وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ فِي أُورُشَلِيمَ الْمَوْضِعَ الَّذِي يَنْبَغِي أَنْ يُسَجَدَ فِيهِ.²⁰ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: يَا امْرَأَةُ، صَدَّقِينِي أَنَّهُ ثَانِي سَاعَةً لَا فِي هَذَا الْجَبَلِ وَلَا فِي أُورُشَلِيمَ تَسْجُدُونَ لِلْآبِ.²¹ أَنْتُمْ تَسْجُدُونَ لِمَا لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ، أَمَّا تَحْنُ فَنَسْجُدُ لِمَا نَعْلَمُ، لِأَنَّ الْخَلَاصَ هُوَ مِنَ الْيَهُودِ.²² وَلَكِنْ تَأْتِي سَاعَةٌ، وَهِيَ الآنَ، حِينَ السَّاجِدُونَ الْحَقِيقِيُّونَ يَسْجُدُونَ لِلْآبِ بِالرُّوحِ وَالْحَقِّ، لِأَنَّ الْآبَ طَالِبٌ مِثْلَ هَؤُلَاءِ السَّاجِدِينَ لَهُ.²³ اللَّهُ رُوحٌ، وَالَّذِينَ يَسْجُدُونَ لَهُ فَبِالرُّوحِ وَالْحَقِّ يَنْبَغِي أَنْ

يَسْجُدُوا.²⁵ قَالَتْ لَهُ الْمَرْأَةُ: أَنَا أَعْلَمُ أَنَّ مَسِيحًا، الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْمَسِيحُ، يَأْتِي. فَمَتَى جَاءَ ذَاكَ يُخْبِرُنَا بِكُلِّ شَيْءٍ.²⁶ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: أَنَا، الَّذِي أَكَلَمْتُكَ، هُوَ.

إيمان السامريين

²⁷ وَعِنْدَ ذَلِكَ جَاءَ تَلَامِيذُهُ وَكَانُوا يَتَعَجَّبُونَ أَنَّهُ يَتَكَلَّمُ مَعَ امْرَأَةٍ، وَلَكِنْ لَمْ يَقُلْ أَحَدٌ: مَاذَا تَطْلُبُ أَوْ لِمَاذَا تَتَكَلَّمُ مَعَهَا؟ فَتَرَكْتُ الْمَرْأَةَ جَرَّتَهَا وَمَضَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ وَقَالَتْ لِلنَّاسِ: هَلُمُّوا، انظُرُوا، إِنْسَانًا قَالَ لِي كُلُّ مَا فَعَلْتُ، أَلَعَلَّ هَذَا هُوَ الْمَسِيحُ؟²⁹ فَحَرَّجُوا مِنَ الْمَدِينَةِ وَأَتُوا إِلَيْهِ.

³¹ وَفِي أَثْنَاءِ ذَلِكَ سَأَلَهُ تَلَامِيذُهُ قَائِلِينَ: يَا مُعَلِّمُ، كُلُّ³² فَقَالَ لَهُمْ: أَنَا لِي طَعَامٌ لِكُلِّ لَسْتُمْ تَعْرِفُونَهُ أَنتُمْ.³³ فَقَالَ التَّلَامِيذُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَلَعَلَّ أَحَدًا أَتَاهُ يَسِيءٌ لِيَأْكُلَ؟³⁴ قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: طَعَامِي أَنْ أَعْمَلَ مِثْلَةَ³⁵ الَّذِي أُرْسَلَنِي وَأَتَمِّمَ عَمَلَهُ. أَمَّا تَقُولُونَ: إِنَّهُ يَكُونُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ ثُمَّ يَأْتِي الْخَصَادُ؟ هَا أَنَا أَقُولُ لَكُمْ: ازْقِعُوا أَغْنِيَتَكُمْ وَانْظُرُوا الْحُقُولَ إِنَّهَا قَدْ ابْيَضَّتْ لِلْخَصَادِ،³⁶ وَالْخَاصِذُ يَأْخُذُ أَجْرَهُ وَيَجْمَعُ ثَمَرًا لِلْحَيَاةِ الْآبَدِيَّةِ لِكَيْ يَفْرَحَ الزَّارِعُ وَالْخَاصِذُ مَعًا.³⁷ لَئِنْ فِي هَذَا بَصْدُقُ الْقَوْلِ: إِنَّ وَاحِدًا يَزْرَعُ وَآخَرُ يَخْصُدُ.³⁸ أَنَا أُرْسَلْتُكُمْ لِيَخْصُدُوا مَا لَمْ تَتَعَبُوا فِيهِ، آخَرُونَ يَعْبُوا وَأَنْتُمْ قَدْ دَخَلْتُمْ عَلَى تَعْيِهِمْ.

³⁹ فَأَمَنَ بِهِ مِنْ تِلْكَ الْمَدِينَةِ كَثِيرُونَ مِنَ السَّامِرِيِّينَ بِسَبَبِ كَلَامِ الْمَرْأَةِ الَّتِي كَانَتْ تَشْهَدُ: أَنَّهُ قَالَ لِي كُلُّ مَا فَعَلْتُ.⁴⁰ فَلَمَّا جَاءَ إِلَيْهِ السَّامِرِيُّونَ سَأَلُوهُ أَنْ يَمْكَنَ عِنْدَهُمْ، فَمَكَتْ هُنَاكَ يَوْمَيْنِ.⁴¹ فَأَمَنَ بِهِ أَكْثَرُ جِدًّا بِسَبَبِ كَلَامِهِ،⁴² وَقَالُوا لِلْمَرْأَةِ: إِنَّا لَسْنَا نَعْدُ بِسَبَبِ كَلَامِكَ نُؤْمِنُ، لَأَنَّا نَحْنُ قَدْ سَمِعْنَا وَنَعْلَمُ أَنَّ هَذَا هُوَ بِالْحَقِيقَةِ الْمَسِيحُ مُخْلَصُ الْعَالَمِ.

يسوع يشفى ابن خادم الملك

⁴³ وَبَعْدَ الْيَوْمَيْنِ خَرَجَ مِنْ هُنَاكَ وَمَضَى إِلَى الْجَلِيلِ.⁴⁴ لَآنَّ يَسُوعَ نَفْسَهُ شَهِدَ: أَنْ لَيْسَ لِيَسِيَّ كَرَامَةً فِي وَطَنِهِ.⁴⁵ فَلَمَّا جَاءَ إِلَى الْجَلِيلِ قَبِلَهُ الْجَلِيلِيُّونَ إِذْ كَانُوا قَدْ غَابُوا كُلُّ مَا فَعَلَ فِي أُورُشَلِيمَ فِي الْعِيدِ، لِأَنَّهُمْ هُمْ أَيْضًا جَاءُوا إِلَى الْعِيدِ.⁴⁶ فَجَاءَ يَسُوعُ أَيْضًا إِلَى قَائِمَا الْجَلِيلِ حَيْثُ صَنَعَ الْمَاءَ خَمْرًا. وَكَانَ خَادِمٌ لِلْمَلِكِ ابْنُهُ مَرِيضٌ فِي كَفَرَتَاخُومَ.⁴⁷ هَذَا، إِذْ سَمِعَ أَنَّ يَسُوعَ قَدْ جَاءَ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ إِلَى الْجَلِيلِ، انْطَلَقَ إِلَيْهِ وَسَأَلَهُ أَنْ يَنْزِلَ

در این کوه و نه در اورشليم پدر را پرستش خواهيد کرد.²² شما آنچه را که نمی دانيد می پرستيد اما ما آنچه را که می دانيم عبادت می کنيم زیرا نجات از يهود است.²³ ليکن ساعتی می آيد بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل اين پرستندگان خود را طالب است.²⁴ خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی پيرستد.²⁵ زن بدو گفت، می دانم که مسيح يعنی کرشئن می آيد. پس هنگامي که او آيد از هر چيز به ما خبر خواهد داد.²⁶ عیسی بدو گفت، من که با تو سخن می گويم همانم.

²⁷ و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می گوید ولكن هیچ کس نگفت که، چه می طلبی یا برای چه با او حرف می زنی.²⁸ آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت، بیايد و کسی را ببينيد که هراچه کرده بودم به من گفت. آیا اين مسيح نيست؟³⁰ پس از شهر بيرون شده، نزد او می آمدند.

موسيم بزرگ درو

³¹ و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند، ای استاد بخور.³² بدیشان گفت، من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی دانيد.³³ شاگردان به یکدیگر گفتند، مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد!³⁴ عیسی بدیشان گفت، خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.³⁵ آیا شما نمی گوید که چهار ماه دیگر موسيم درو است؟ اينک، به شما می گويم چشمان خود را بالا افکنيد و مزرعه ها را ببينيد زیرا که الان بجهت درو سفيد شده است.³⁶ و دروگر اجرت می گیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می کند تا کارنده و درو کننده هر دو با هم خشنود گردند.³⁷ زیرا اين کلام در اینجا راست است که یکی می کارد و دیگری درو می کند.³⁸ من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده ايد درو کنيد. ديگران محنت کشيدند و شما در محنت ایشان داخل شده ايد.

³⁹ پس در آن شهر بسياری از سامريان به واسطه سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من باز گفت بدو ايمان آوردند.⁴⁰ و چون سامريان نزد او

وَيَشْفِي ابْنَهُ لِأَنَّهُ كَانَ مُشْرِفًا عَلَى الْمَوْتِ.⁴⁸ فَقَالَ لَهُ يَسُوعُ: لَا تُؤْمِنُونَ إِنَّمَا تَرَوْنَ آيَاتٍ وَعَجَائِبَ.⁴⁹ قَالَ لَهُ خَادِمُ الْمَلِكِ: يَا سَيِّدُ، انْزِلْ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ ابْنِي.⁵⁰ قَالَ لَهُ يَسُوعُ: اذْهَبْ، ابْنُكَ حَيٌّ. قَامَنَّ الرَّجُلُ بِالْكَلِمَةِ الَّتِي قَالَهَا لَهُ يَسُوعُ وَذَهَبَ.⁵¹ وَفِيمَا هُوَ تَاوِلُ اسْتَقْبَلَهُ عِيْدُهُ وَأَخْبَرُوهُ قَائِلِينَ: إِنَّ ابْنَكَ حَيٌّ.⁵² فَاسْتَخْبِرَهُمْ عَنِ السَّاعَةِ الَّتِي فِيهَا أَحَدٌ يَتَعَاقَى فَقَالُوا لَهُ: أَمْسِ فِي السَّاعَةِ السَّابِعَةِ تَرَكَهُ الْخُمَى.⁵³ فَفَهِمَ الْأَبُ أَنَّهُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ الَّتِي قَالَ لَهُ فِيهَا يَسُوعُ: إِنَّ ابْنَكَ حَيٌّ. قَامَنَّ هُوَ وَبَنِيهِ كُلُّهُ.⁵⁴ هَذِهِ أَيْضاً آيَةُ ثَانِيَةٌ صَنَعَهَا يَسُوعُ لَمَّا جَاءَ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ إِلَى الْجَلِيلِ.

آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند.⁴¹ و بسیاری دیگر به واسطهٔ کلام او ایمان آوردند.⁴² و به زن گفتند که بعد از این به واسطهٔ سخن تو ایمان نمی‌آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است.

شفای پسر یکی از سرهنگان ملک توسط عیسی

⁴³ اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد.⁴⁴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست.⁴⁵ پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند. شفا پسر یک افسر⁴⁶ پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود.⁴⁷ و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.⁴⁸ عیسی بدو گفت: اگر آیات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید.⁴⁹ سرهنگ بدو گفت: ای آقا، قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.⁵⁰ عیسی بدو گفت: برو که پسر زنده است. آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد.⁵¹ و در وقتی که او می‌رفت، غلامانش او را استقبال نموده، مژده دادند و گفتند که: پسر تو زنده است.⁵² پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت؟ گفتند: دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.⁵³ آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: پسر تو زنده است. پس او و تمام اهل خانهٔ او ایمان آوردند.⁵⁴ و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.